

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم
شماره سوم (پیاپی ۳۱)، پاییز ۱۳۹۵، صص ۷۴-۵۹
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۹

اختلافات کلیساهای آلبان و ارمنی در دوره صفویه

سجاد حسینی*

چکیده

آلبان‌ها و ارمنه و گرجی‌ها، سه قومیت عمده ساکن در قفقاز جنوبی، بعد از ظهور مسیحیت در زمره پیروان مسیح (ع) قرار گرفتند و به دنبال آن، به زودی کلیساهای آلبان و ارمنی و گرجی تأسیس شد. این سه کلیسا در عین قرابت با یکدیگر، دارای اختلافات فراوانی بودند. وجود چنین اختلافاتی برای حفظ ثبات و بقای هر یک از این کلیساهای همسایه لازم و ضروری می‌نمود. این اختلافات در نزد دو کلیسای آلبان و ارمنی بیشتر بود. اسلام آوردن بسیاری از آلبان‌ها و تبدیل شدن جمعیت ایشان به یک اقلیت، خطر استحاله کلیسای آلبان به کلیسای ارمنی را باعث شد. بسیاری از ناظران خارجی غیرآلبان و غیرارمنی هیچ‌گاه به تفاوت این دو کلیسا توجه نکرده و از هر دو، با نام کلیسای ارمنی یاد کرده‌اند. این پژوهش ضمن بررسی پیشینه اختلافات دو کلیسای مذکور در طول تاریخ، با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و به شیوه توصیفی تحلیلی، به مطالعه این اختلافات در دوره صفوی پرداخته است. نتایج حاصل از پژوهش نشانگر این واقعیت است که در دوره صفویه، آلبان‌های مسیحی هنوز به طور کامل در میان ارمنه مسیحی مستحیل نشده بودند؛ پس اختلافات ایشان در قالب تأکید آلبان‌ها بر جدایی از کلیسای ارمنی، تبعیت نکردن آلبان‌ها از اسقف کلیسای جامع ارمنی اوچمیادزین و پرداخت وجوهات شرعی‌شان به کلیسای جامع آلبان گانزاسار نمود داشت.

واژه‌های کلیدی: آلبان، ارمنی، کلیسا، صفویه، اوچمیادزین، گانزاسار.

* استادیار دانشگاه محقق اردبیلی، همکار علمی قطب مطالعات فرهنگ و تمدن شیعه در دوره صفویه (نویسنده مسئول). s.hoseini@uma.ac.ir

مقدمه

در میان پیروان ادیان و مذاهب مختلف، اختلاف همواره وجود داشته و دارد. پیروان آیین مسیحیت نیز از همان نخستین سده‌های پس از میلاد مسیح (ع) دارای شعب و شاخه‌های متعددی شدند. با گذشت زمان، این اختلافات افزایش پیدا کرد و تا بدین روزگار همچنان باقی است. وجود اناجیل اربعه و انشعاب کلیسای مسیحیت به دو کلیسای غربی و شرقی باارزترین نمود این تضادهاست. در برخی از مواقع، اقوام مسیحی همسایه نیز در مسائل دینی اختلاف پیدا کردند و این اختلافات در طی قرون متمادی تداوم یافت. اختلافات دو کلیسای آلبان و ارمنی در منطقه قفقاز جنوبی نیز، نمونه‌ای از تضادهای مذهبی میان دو قوم همسایه مسیحی به شمار می‌آید.

اطلاعات ما درباره آرامنه و کلیسای ارمنی، در مقایسه با آلبان‌ها و کلیسای آلبان، بیشتر است. این امر علل مختلفی دارد: نخست آنکه جمعیت درخور ملاحظه‌ای از آرامنه در کشور ما زندگی می‌کنند و مطالعات مربوط به قومیت و مذهب ارمنی را پی می‌گیرند؛ دوم اینکه سالیان سال است که در جمهوری ارمنستان نیز، مراکز مختلف علمی و دانشگاهی به پژوهش درباره تاریخ و تمدن قوم ارمنی مشغول هستند؛ سوم اینکه در روسیه و کشورهای اروپایی و آمریکایی، مطالعات ارمنی‌شناسی از رونق بسزایی برخوردار است؛ چهارم اینکه منابع تاریخی و تاریخنگاری نیز اطلاعات تا حدودی فراوان درباره این قوم ارائه کرده‌اند. حال آنکه آلبان‌های قفقاز قوم فراموش شده‌ای در تاریخ هستند و هم اکنون هیچ فردی در قفقاز خود را با عنوان آلبان نمی‌شناسد. بسیاری از آلبان‌ها ساکنان مسلمان جمهوری آذربایجان هستند و دیگر هویت مسیحی ندارند. برخی از آلبان‌های مسیحی نیز در چند سده اخیر، در بین هم‌کیشان ارمنی خود مستحیل شده‌اند و خود را با نام

ارمنی می‌شناسند. مسلمانان قفقاز و آذربایجان همواره همسایگان مسیحی خود و دیگر مسیحیان عالم را با نام ارمنی شناخته‌اند و می‌شناسند و در قاموس اذهان ایشان، دو عنوان مسیحی و ارمنی واژگان مترادفی هستند. همین موضوع خود نشان می‌دهد که چگونه در این منطقه، اقلیت مسیحی آلبان به زودی ارمنی انگاشته شدند و تفاوت‌های قومی و حتی مذهبی ایشان به فراموشی سپرده شد.

نکته جالب توجه اینکه در سده گذشته مطالعات مربوط به تاریخ و تمدن آلبان‌ها را ارمنی‌شناسان انجام دادند و نخستین بار این دسته از پژوهشگران، درباره منابع دست اول تاریخ آلبان مطالعه و پژوهش کردند. به تازگی مورخان جمهوری آذربایجان نیز خود را وارثان تمدن آلبان دانسته و بدین موضوع علاقه‌مند شده‌اند. بعد از استقلال جمهوری آذربایجان، این مطالعات با شدت و حدت بیشتری پی گرفته شده است. اختلافات ارضی جمهوری آذربایجان و ارمنستان و ادعاهای آرامنه بر برخی از اراضی این جمهوری، به علت وجود ساکنان و معابد و گورستان‌های مسیحی، توجه افزون‌تر مراکز علمی جمهوری آذربایجان را بدین موضوع باعث شده است؛ چرا که مطالعات آلبان‌شناسی ثابت کرده است که تمامی مسیحیان قفقاز و تمامی معابد و گورستان‌های مسیحی این منطقه مربوط به آرامنه نیست و بسیاری از آن‌ها بازمانده تمدن مستحیل شده آلبان است. با وجود این، در محافل علمی کشور ما هیچ‌گاه بدین موضوع توجه نشده است و در این خصوص، خلاء اطلاعاتی وجود دارد.

مقاله حاضر با بهره‌مندی از روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، بر این سوال استوار است که آیا روند استحاله قومی مذهبی آلبان‌ها تا دوران صفوی به پایان رسید و آن‌ها در دوران صفوی، دیگر قادر به بازشناسی تفاوت‌های

سکونت طوایف آلبانیا و سرزمین‌هایی که در عمل شاهان آلبانیا اداره می‌کردند، فرق بگذاریم. ارمنی‌ها بخش وسیعی از جنوب کور را از آلبانیا جدا کرده و ارمنی‌مآب کردند. تنها در سال ۳۸۷ م و بعد از تقسیم ارمنستان میان ایران و یونان، ولایات اوتی و آرتساخ (قرباغ) دوباره نصیب حاکم آلبانیا شد. به نظر می‌رسد پایتخت اولیه آلبانیا در شمال آن رود قرار داشته است؛ حال آنکه پایتخت بعدی، یعنی پیروز آپات (پرتو، بردعه)^۲ را واچه آلبانیایی در عصر شاهنشاهی پیروز ساسانی (۳۸۳ تا ۴۵۷ م) بنا کرد (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۶ تا ۱۸).

در منابع باستان، علاوه بر این ناحیه از قفقاز، سرزمین‌های دیگری همچون آلبانی بالکان و اسکاتلند با نام آلبانی شناخته شده است. این یکسانی عنوان برای سه سرزمین جداگانه و دور از هم، همواره شگفتی بسیاری از مورخان و جغرافیدانان را برانگیخته است. برخی این تشابه را در ریشه‌های قومی می‌جویند و عقیده دارند که ساکنان آلبانی بالکان و اسکاتلند، مهاجرانی از آلبانیای قفقاز بوده‌اند. برخی دیگر علت این هم‌سانی عنوان را در وضعیت جغرافیایی یکسان سه منطقه می‌دانند و ریشه واژه آلبانیا را لغت «آلب» به معنی «کوه» بیان می‌کنند. با این احوال شمس‌الدین سامی، دانشمند عثمانی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی و متولد آلبانی بالکان، عقیده دارد که هیچ ارتباطی ما بین آلبانیای قفقاز و آلبانی بالکان و اسکاتلند وجود ندارد. او چنین توجیه می‌کند که عنوان «آلبانی» بالکان شکل تغییر یافته لغت «آربان» به معنی «کشاورز» است. به علت پیوستگی زبانی منطقه بالکان و اسکاتلند، اطلاق این وجه تسمیه برای آن سرزمین هم درخور بیان است (سامی، ۱۳۰۶: ۲۸۹). آلبان‌ها الفبای مستقلی داشتند. این الفبا دارای ۵۲ حرف بود و به الفباهای ارمنی و گرجی شباهت داشت. الفبای آلبان در قرون ۵ تا ۷ م، به طور گسترده‌ای رواج داشت و در مدارس

قومی مذهبی خود در برابر قوم و کلیسای ارمنی نبودند؟ در پاسخ به سؤال، این فرضیه متصور است که خیر در دوران صفوی، آلبان‌ها از لحاظ قومی مذهبی به صورت کامل در قومیت و کلیسای ارمنی مستحیل نشدند و هنوز هم تفاوت‌های ملموسی بین این دو قوم و کلیسا موجود بود. این تفاوت‌ها در قالب رقابت‌ها و اختلاف‌های دو کلیسای ارمنی و آلبان در دوره صفوی مشهود است.

آلبانیا و مسیحیت

قدیمی‌ترین اطلاعات ما درباره قفقاز شرقی، بر پایه گزارش‌های نویسندگانی است که در لشکرکشی پومپئوس (Pompeius) در سال ۶۶ ق.م، همراه او بودند. پلوتارخ (Plutarch) ضمن گزارش لشکرکشی این سردار رومی به قفقاز، حدود جغرافیایی آلبانیا را چنین توصیف کرده است: «آلبانیا شرقی‌تر از آن [ایبری] است و تا کنار دریای کاسپی [خزر] کشیده می‌شود» (پلوتارخ، ۳۶۹: ۱۳۸۰). در منابع یونانی و لاتینی، دشت آبرفتی کور سفلی و ارس که تا دریای خزر و ایبریا (گرجستان) گسترده است، آلبانیا خوانده می‌شود. طبق گفته بطلمیوس (Ptolemy)، آلبانیا نه تنها سرزمین‌های اشاره شده را شامل می‌شد، بلکه از جانب شمال شرقی امتداد می‌یافت و تمام منطقه‌ای را که اینک به نام داغستان در کنار خزر گسترده است، در بر می‌گرفت. باکیخانوف (Bakikhanov)، مورخ قرن ۱۹م قفقاز، نیز بر همین عقیده پای می‌فشارد و از لحاظ جغرافیایی آلبانیای قفقاز را شامل اراضی شمال رود کور، یعنی شیروان و داغستان، می‌داند (قدسی، ۱۳۸۲: ۱۲). معادل ارمنی این نام آغوانیک (Alvan-k) یا ران (Ran) است که سریانی آن اران می‌شود و در منابع اسلامی، به صورت‌های الران و اران درآمده است (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۶ تا ۱۸). لازم است که میان نواحی اصلی

(Məmmədov, 2006: 335). در قرن ۶ م، کلیسای آلبان در اوج قدرت و اعتبار به سر می‌برد. این کلیسا علاوه بر تسلط کامل بر امور مسیحیان آلبانیای قفقاز، در مسائل دینی مربوط به سایر نواحی همجوار نیز دخالت می‌کرد. از مهم‌ترین این امور، ارسال گروه‌های بشارتی به اراضی قفقاز شمالی و تبلیغ آیین مسیحیت در نزد ترکان هون این سرزمین بود. در این راستا، کتاب مقدس نیز به زبان ترکی هون ترجمه شد و موجبات تحسین امپراتوری بیزانس را فراهم کرد امپراتوری بیزانس را فراهم کرد.^۶

در همین دوران جاثلیق هوانس دوم (Huvans)، رهبر دینی کلیسای ارمنی، نامه‌ای خطاب به هشت تن از اسقفان کلیساهای شهرهای مختلف آلبان همچون بردع، گاردمان، شکی و... نوشت؛ بر اساس اطلاعات مندرج در این نامه که در آن خطر نسطوریان و ضرورت مبارزه با ایشان را گوشزد کرده است، می‌توان به گستردگی کلیسای آلبان در سرتاسر اراضی آلبانیا و اهمیت چشمگیر آن از منظر ارمنه پی برد (باغداساریان، ۱۳۸۰: ۶۷). در اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ م، کلیسای آلبان به همراه کلیسای گرجی تحت تابعیت کلیسای بیزانس درآمد.

با فتح قفقاز توسط مسلمانان، آلبانیا به قلمرو سرزمین‌های خلافت اسلامی پیوست. خلافت اسلامی نیز سیاست ساسانیان را در قبال شهروندان مسیحی خود پی گرفت و در جهت رقابت و مقابله با بیزانس، برای استقلال بخشی و استحکام پایگاه مسیحیان خود کوشید. در این راستا و بنابر دستور عبدالملک بن مروان اموی، در سال ۸۵ ق/ ۷۰۵ م، کلیسای آلبان ملزم به تابعیت از کلیسای ارمنی شد^۷ (Azərbaycan sovet ensiklopediyası, 1976: 214,215). در این زمینه، با حضور بزرگان آلبان و ارمنی قراردادی انعقاد یافت. این توافق نامه به امضای رهبران دینی و سیاسی دو

سرتاسر آلبانیا آموزش داده شده و آثار علمی و مذهبی بدان الفبا نوشته می‌شد.^۳ بر اساس اطلاعات موجود در منابع، الفبای آلبان را مسروپ (Mesrop)، مبدع الفباهای ارمنی و گرجی، ابداع کرد و این الفبا تحت حمایت حاکمان و اسقفان آلبان رواج یافت.^۴

از همان نخستین سده‌های پس از میلاد مسیح (ع)، مسیحیت در آلبانیای قفقاز رواج یافت. در سده‌های اول و دوم میلادی این آیین را فاددی (Faddey)، حواری اعزامی از اورشلیم، در آلبانیای قفقاز تبلیغ کرد و حتی قبل از رواج آن در ارمنستان، در این ناحیه از قفقاز گسترش یافت، با وجود این، چندان پایگاهی پیدا نکرد. در قرون ۴ و ۵ میلادی، دومین مرحله از رواج مسیحیت در این ناحیه رخ داد. در این دوره گریگوری (Gregory)، متولد شده در خانواده‌ای مسیحی در شهر قیصری آناتولی، در ناحیه ارمنیه تیرداد سوم (۲۸۷ تا ۳۳۲ م) را به مسیحیت فراخواند. اورنایر (Urnayr)، حکمدار آلبانیا، نیز تحت تأثیر تیرداد به آیین مسیح گروید و در سال ۳۱۳ م، مسیحیت را دین رسمی آلبانیای قفقاز اعلام کرد^۵ (Piriyevev, 2002: 43,44).

در قرون ۴ و ۵ م، کلیسای آلبان به شکلی بلاواسطه، به کلیسای روم وابسته بود. اسقفان کلیسای آلبان را مانند اسقفان کلیسای ارمنی و گرجی، روم تصدیق می‌کرد. بعد از جدایی کلیساهای شرقی و غربی، کلیسای آلبان نیز به مانند کلیساهای ارمنی و گرجی، تحت نظارت کلیسای شرقی قرار گرفت. در سال ۵۵۱ م، کلیسای آلبان از کلیسای بیزانس جدا شده و به طور کامل مستقل شد. در سال‌های ۵۵۱ و ۵۵۲ م، مرکزیت کلیسای آلبان از شهر قَبَلَه به شهر بردع انتقال یافت. در این دوران، یک پاتریک در رأس این کلیسا قرار داشت. پاتریک آلبان را مجلسی از مبعوثان دینی انتخاب می‌کرد. در این مجلس روحانیان، شاهان، حکمداران، اعیان و زمینداران سرتاسر آلبانیا شرکت می‌کردند

قدیم، یعنی مسیحیان بیگلربیگی‌های قراباغ و چخورسعد و شیروان، با نام ارمنی شناخته می‌شدند. بی‌گمان تعداد درخور توجهی از این مسیحیان آلبان‌هایی بوده که در آیین مسیحیت باقی مانده بودند و ناظران غیرمسیحی به اشتباه، آنان را ارمنی می‌خواندند. البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در طول قرون متمادی، بسیاری از ارمنه مسیحی نیز به اراضی تاریخی آلبانیای قدیم مهاجرت کرده بودند و در بسیاری از نواحی، سکونتگاه‌های این دو قوم مسیحی درهم تنیده شده بود. کروسینسکی، کشیش و سیاح لهستانی در ایران اواخر صفوی، از آلبان‌ها با عنوان شاخه‌ای از ارمنه یاد کرده و بدین ترتیب، هویتی تا حدودی مستقل برای ایشان قائل شده است. وی ضمن بیان ارتباط میان «آغوان‌ها» (آلبان‌ها) و افغان‌ها و همچنین «قندسار» (گانزاسار: کلیسای جامع آلبان) و قندهار، ولایت‌های گنجه و ایروان و نواحی نخجوان و حدود گیلان را مسکن اصلی ایشان دانسته است (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹).

در این میان، کوهستان‌های قراباغ را باید از مهم‌ترین سکونتگاه‌های آلبان‌های مسیحی در دوره صفوی به شمار آورد. شاید کوهستانی بودن منطقه مانع از رواج اسلام در آن شده بود یا اینکه گروه‌هایی از آلبان‌های پایبند به مسیحیت، با مسلمان شدن هم‌وطنان آلبان خویش در دشت‌های آلبانیای قفقاز، از جوامع تازه مسلمان آلبان جدا و رهسپار کوهستان‌های صعب‌العبور قراباغ شده بودند.

در دوران صفویه، بیگلربیگی قراباغ در اختیار خاندان زیاداوغلی قاجار بود. این خاندان حکومت مذکور را از شاه تهماسب اول صفوی دریافت و تا چندین نسل حفظ کرد (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۷۶؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۶: ۱۸۶؛ القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ۱۳۷۱:

طرف رسید و در «وانک نرس مهر» نگهداری شد (Kalankatuklu, 2006: 192).

با مسلمان شدن اهالی ایالت‌ها و شهرهای واقع در مناطق غیرکوهستانی آلبانیا، دو کلیسای ارمنی و آلبان به یکدیگر نزدیک شدند. بدین ترتیب مراحل تبدیل کلیسای آلبان به کلیسای ارمنی گریگوری آغاز شد. مرکزیت کلیسای آلبان نیز به معبد «ای آکوو» (iakov) مقدس واقع در ولایت آرتساخ انتقال یافت. در اواخر قرن ۱۴م، مرکز کلیسای آلبان و محل حضور خلیفه آلبان‌ها گانزاسار (ملیک‌نشین خاچن) شد. از این پس، خلیفه‌گری مسیحیان آلبان با عنوان خلیفه‌گری گانزاسار مشهور شد. در زمان ضعف کلیسای ارمنی و فقدان مرکزیت کلیسای ارمنی، یعنی در قرون ۱۱ و ۱۳ و ۱۵م، اسقفان آلبان که جزئی از خلیفه‌گری اوچمپادزین^۸ تلقی می‌شدند، خلیفه‌های مسیحی آلبان را انتخاب می‌کردند (Azərbaycan sovet (енциклопедијасы, 1976: 214, 215

وجود مسیحیان ترک زبان در قفقاز و ارتباط آنان با آلبان‌های مسیحی مسئله‌ای درخور تأمل است.^۹ برخی این امر را دلیلی بر ترک بودن آلبان‌ها می‌دانند؛^{۱۰} اما این مسئله از زاویه دیگری نیز شایان بررسی است و آن اینکه برخی از ترکان بومی منطقه مسیحیت را از آلبان‌ها به عاریت گرفته باشند. چرا که همواره رابطه دو جانبه فرهنگی بین ترکان و آلبان‌های قفقاز برقرار بوده است و این روند در قرون ۵ تا ۹ م تداوم داشته است. در این بین، چه بسا بسیاری از آلبان‌ها تحت تأثیر ترکان مسلمان شده‌اند و بسیاری از ترکان تحت تأثیر آلبان‌ها مسیحی (Ворошил, 1993: 25).

وضعیت مسیحیان قفقاز در عهد صفویه

در دوران صفوی، مسیحیت در منطقه قفقاز و در نزد اقوام آلبان و ارمنی و گرجی رواج داشت. در اکثر منابع این عهد، همواره مسیحیان اراضی آلبانیای

۷۹؛ خواجه‌اصفهان، ۱۳۶۸: ۳۱۹ و ۳۲۰).
زیاداوغلی‌ها بر تمامی سرزمین‌های مابین کور و ارس،
آلبانیای قدیم، حکم راندند؛ اما اندک اندک و در اثر
تحولات بعدی منطقه، تنها در گنجه محدود شدند و
نواحی جنوبی گنجه با عنوان اختصاصی‌تر قراباغ از زیر
فرمان آنان خارج شد.

نخستین گام در جهت محدود شدن زیاداوغلی‌ها در
گنجه و استقلال نسبی منطقه قراباغ در همان عهد
صفوی برداشته شد. شاه عباس اول صفوی با ایجاد
ملیک‌نشین‌های پنج‌گانه قراباغ (ملوک خمسه)،
مسیحیان ارمنی و آلبان را در آن منطقه صاحب نوعی
استقلال نسبی کرد. برخی این اقدام شاه عباس اول را
ناشی از ناتوانی او در اداره اقوام ساکن در این منطقه
قلمداد کرده و از او با عنوان پادشاهی دانا یاد کرده‌اند
که توانست با دادن چنین امتیازی، حکومت خویش بر
ایشان را استوار سازد (پاسدروماجیان، ۱۳۶۹: ۲۹۴)؛ اما
نباید فراموش کرد که شاه عباس اول صفوی همواره
قدردان حمایت‌های ارامنه و آلبان‌های مسیحی از دولت
صفوی در قبال عثمانی‌ها بود و اعطای قدرت به ملوک
خمسه در قراباغ، چونان پاداشی در برابر آن خدمات
قلمداد می‌شد (ملیک‌هاکوپیان، ۱۳۸۵: ۲).

از ملیک‌های پنج‌گانه سرزمین قراباغ تنها خاندان
ملیک جلالیان خاچن از ساکنان و بومیان قراباغ، یعنی
آلبان‌های قدیم بوده و بقیه، ارامنه مهاجر سرزمین‌های
غربی‌تر بودند. ملیک جلالیان‌های خاچن را می‌توان از
خانواده‌های قدیمی این سرزمین به حساب آورد؛ زیرا
آن‌ها از بازماندگان حسن جلالیان^{۱۱} معروف بودند
(ملیک‌هاکوپیان، ۱۳۸۵: ۱۱).

در دوره صفوی، ارامنه در مقایسه با سایر مسیحیان
منطقه از موقعیت برتری برخوردار بودند. آن‌ها از
دولت صفویه در مقابل دولت عثمانی حمایت کرده و
پاداش این حمایت را دریافت کردند. دوران پادشاهی

شاه عباس اول صفوی را باید عهد زرین ارامنه قلمداد
کرد. توجه ویژه شاه عباس اول به منطقه قفقاز جنوبی،
از ابعاد گوناگونی درخور بررسی است. نخست اینکه
این منطقه جزئی از سرزمین‌های ایران تاریخی
محسوب می‌شد و از ابتدای تأسیس صفویان، جزیی از
اراضی این سلسله حکومتی بود؛ پس شاه عباس نیز در
راستای پشت سر نهادن دوره بحرانی ایران عهد صفوی
و درصدد احیای قدرت قبلی و به دست آوردن
سرزمین‌های از دست رفته، توجه ویژه‌ای به این بخش
از مملکت کرد. او پس از لشکرکشی به تبریز و مرند و
جلفا، متوجه مناطقی همچون نخجوان و ایروان در
قفقاز جنوبی شد (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۵ و ۵۶).

دوم اینکه این مناطق در یکی از مهم‌ترین مسیرهای
لشکرکشی دولت عثمانی به ایران قرار گرفته بودند و
بارها تمامیت ارضی کشور از همین ناحیه تهدید شده
بود؛ بنابراین، برای شاه عباس کنترل این منطقه حساس
و امنیت مرزهای شمال غربی در جهت مقابله با
تهاجمات عثمانی بسیار مهم بود.

سوم اینکه قفقاز جنوبی محل زندگی اقوام
غیرمسلمان مسیحی بود و از این لحاظ، می‌توانست نظر
شاه عباس اول را به خود جلب کند؛ چرا که
سیاست‌های او در جهت کنار نهادن نیروی نظامی
قزلباش و توجه به غلامان شاهی یا قوللر بود که این
دسته اخیر اغلب دارای منشاء قفقازی بودند.

مهم‌ترین رویداد عهد صفوی در تاریخ قفقاز جنوبی
و در ارتباط با اقوام این منطقه، به ویژه مسیحیان، واقعه
کوچاندن این اقوام به نواحی جنوبی‌تر ایران، به
خصوص اصفهان، بود که با تدبیر این پادشاه شهیر
صفوی رخ داد. این واقعه در سال ۱۰۱۳ ق/۱۶۰۴ م،
صورت پذیرفت. این مهاجرت در راستای اجرای
موفقیت‌آمیز عملیات نظامی صفویان در قبال لشکر
عثمانی صورت می‌گرفت. بر این اساس، مسیر

مستقر بودند و در آخرین سال مرکز آنان در سرزمین خاچن قراباغ، یعنی وانک گانزاسار، واقع بود. سرزمین خاچن به وارث حسن جلالیان تعلق داشت و جاثلیق نیز بالطبع از اعضای آن خاندان انتخاب می‌گردید و حکومت روحانی و سیاسی در اختیار آن خانواده بود [...] قراباغی‌ها از قدیم‌الایام دارای جاثلیقی مخصوص به خود بودند که دور از نفوذ اجمیادزین [اوپمیادزین] بود» (ملیک هاکوپیان، ۱۳۸۵: ۵۶ و ۱۱۵).

آلبان‌های قفقاز در دوره صفویه نیز به محوریت قراباغ کوهستانی، با هدف حفظ هویت مستقل کلیسای آلبان، بر تفاوت‌های کلیسای خود با کلیسای قدرتمند ارمنی پای فشردند. این تلاش و تقلی همواره واکنش کلیسای ارمنی را در پی داشت. قدرت و اعتبار بیشتر کلیسای ارمنی در نزد اولیای دولت صفوی، واکنش این دولت علیه آلبان‌ها و به نفع ارامنه را موجب می‌شد.

تبلور این اختلافات در دوره صفویه، در سه بخش دریافت وجوه شرعی و انتخاب خلیفه کلیسای جامع آلبان و همچنین ایجاد کلیسای موازی با کلیسای جامع آلبان توسط ارامنه درخور بررسی است:

الف. دریافت وجوه شرعی

مسئله وجوه شرعی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل مربوط به کلیساهای منطقه قفقاز جنوبی بود و به نوعی تداوم حیات کلیسا وابسته به این مسئله بود. وجوه شرعی کلیساهای واقع در اراضی حکومت‌های مسلمان را باید یکی از معدود منابع درآمدی این مراکز دینی قلمداد کرد؛ از این رو، قطع یا تداوم آن تأثیر بسزایی بر چگونگی عملکرد کلیسا می‌گذاشت.

تلاش کلیسای آلبان برای هدایت وجوه شرعی مسیحیان آلبان‌تبار به کلیسای جامع آلبان در گانزاسار یا سایر کلیساهای آلبان دوران صفوی، گامی در راستای توانمند ساختن این کلیسا به شمار می‌آمد. این اقدام

لشکرکشی نیروهای عثمانی باید به کلی ناپود می‌شد تا دشمن نتواند آذوقه لازم را برای ادامه لشکرکشی از این مناطق تأمین کند و در واقع، سیاست زمین سوخته اجرا می‌شد؛ بنابراین، برای اجرای این سیاست و همچنین دور ماندن از محل کارزار، اهالی منطقه به نقاط دیگری کوچ داده شدند.^{۱۲}

در دوران شاه عباس اول وضعیت مسیحیان قفقاز در سطح بسیار خوبی بود: وجود مجموعه تازه تاسیس جلفای نو در اصفهان، مقام کلانتری حاکم ارامنه این مجموعه، اکتساب مقامات والای حکومتی توسط مسیحیان نومسلمان گرجی همچون الله‌وردی خان و امامقلی خان و همچنین موقعیت برتر ملیک‌های پنج‌گانه قراباغ برای اثبات این ادعا کافی است.

دولت صفویه و رقابت کلیسای آلبان و ارمنی

در دوره صفوی، اراضی کوهستانی قراباغ از جمله پایگاه‌های اصلی آلبان‌های مسیحی بود و از همین ناحیه، بر اختلافات دو کلیسای آلبان و ارمنی دامن زده می‌شد. این ناحیه به واسطه موقعیت کوهستانی‌اش، مستعد تشکیل حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل و ترویج روحیات استقلال‌طلبانه محلی بود. از این رو، آلبان‌های مسیحی این دیار نیز هر از چندگاهی در قالب حکومت‌های نیمه مستقل محلی سر برمی‌آوردند و در این زمان، بر خصوصیت‌های محلی کلیسای آلبان تأکید می‌کردند و این آغاز اختلافات کلیساهای ارمنی و آلبان بود.

ملیک هاکوپیان در خصوص این رویکرد آلبان‌گرایانه و ارمنی‌گريزانه در قراباغ می‌نویسد: «جاثلیق آغوانستان (اران) از زمان گریگوریس (نوه گریگور مقدس اولین جاثلیق کلیسای ارمنی) به مدت پانزده قرن به صورت سستی تا سال ۱۸۲۸ م ادامه یافت. نمایندگان این جاثلیق در طول تاریخ در وانک‌های متعدد سرزمین آغوان (اران)

واکنش تند کلیسای ارمنی را در پی داشت. آرامنه با مشاهده اقدامات آلبان‌ها برای جذب وجوه شرعی، این ممر درآمدی مراکز دینی خود را در سرتاسر قفقاز جنوبی و حتی اراضی جنوب رود ارس در معرض خطر دیدند و با نفوذی که در دربار صفوی داشتند، به تغییر این وضع به نفع خویش برآمدند. گزارش‌هایی از پرداخت وجوه شرعی به کلیسای آلبان، از ابتدای دوران صفوی تا پایان این حکومت موجود است.

در سندی مربوط به سال ۹۱۲هـ/ ۱۵۰۷م، شاه اسماعیل اول صفوی از حکام و عمال اراضی «آران و ارسبار قپانات و اروط و سیسجان و گشتاسف و قراداغ و نخجوان» درخواست کرده است تا مسیحیان این مناطق وجوه شرعی خود را به کلیسای ارمنی طایف بدهند. این فرمان نشانگر این حقیقت است که ایشان از این امر امتناع می‌ورزیدند و به احتمال قوی، وجوه خود را به کلیسای آلبان موسوم به کلیسای جامع آلبان موسوم به گانزاسار پرداخت می‌کردند (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۰۹۸).

بر اساس سندی مربوط به دوران شاه صفی صفوی، برای دریافت وجوه شرعی در منطقه گشتاسف اوضاع به قدری به نفع کلیسای آلبان رقم خورده بود که دولت صفوی تحت تأثیر کلیسای ارمنی مجبور به صدور چنین فرمانی شد:

«هو / الملک لله / [مهر شاه صفی] / فرمان همایون شد آنکه چون رعایا آرامنه کشتاسف آران بعرض رسانیدید که قدیم‌الایام جماعت مسیحیه الکا کشتاسف طالبان خلیفه اوچ کلیسا بوده‌اند و طالبانه که میانه آرامنه معمول است که برضای خود بخلیفه خود می‌دهند بخلیفه اوچ کلیسا می‌داده‌اند و بدستور باو و اصل می‌سازند و سایر خلیفه‌های آرامنه را دخلی در ایشان نبوده الحال بعضی خلیفه‌های سایر محال آرامنه خصوصاً خلیفه مسیحیه خاچین اران مزاحمت بحال آرامنه کشتاسف رسانیده طالبانه بعنف طلب می‌نمایند

بنابراین مقرر فرمودیم که خلیفه‌های سایر محال آرامنه خصوصاً خلیفه خاچین چون طالبانه منوط برضای طالب است هرگاه آرامنه کشتاسف از قدیم‌الایام طالب خلیفه اوچ کلیسا بوده باشند و طالبانه خود را بخلیفه آنجا می‌داده باشند ایشان بدین علت مزاحمت بحال آرامنه آنجا نرسانند و بعنف طالبانه طلب نداشته گذارند که بدستور قدیم طالبانه خود را برضای خود بخلیفه اوچ کلیسا دهند و در هر باب قدغن دانسته از فرموده در نکذرنند بعهد حاکم الکا مذکور که درین باب امداد حسابی بتقدیم رسانند و در عهده دانند و هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً فی غره شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۴» (Персидские документы матенадарана,) (1959: 509).

ب. انتخاب خلیفه کلیسای جامع آلبان

از دیگر مظاهر مربوط به اختلافات کلیساهای ارمنی و آلبان در دوره صفویه، تلاش آلبان‌ها برای انتخاب خلیفه کلیسای جامع آلبان گانزاسار، بدون اعمال نظر کلیسای جامع ارمنی اوچمیادزین، بود.

در سال ۱۰۴۴ ق/ ۱۶۳۴م، مرکز دینی گانزاسار بی‌خبر از مرکز دینی اوچمیادزین، خلیفه آلبان را انتخاب کرد (Azərbaycan совет (енциклопедијасы, 1976: 214,215).

در واقع، آلبان‌های گانزاسار از خلاء قدرت پیش آمده در کلیسای ارمنی بهره جسته و بدین کار دست زده بودند. این خلاء قدرت پس از درگذشت اوانیس (Uanis)، خلیفه اوچمیادزین، به وجود آمده بود و اوضاع خلیفه‌گری آرامنه تا روی کار آمدن گریگور (Gergor)، خلیفه بعدی، همچنان آشفته بود. به زودی شاه صفی صفوی گریگور را به عنوان خلیفه آرامنه، شامل ارمنی‌ها و آلبان‌ها، به رسمیت شناخت و فشارهای دولت صفوی برای اطاعت از خلیفه

مضمون آنکه چون آرامنه شماخی و شیروان بعرض رسانیدند که از قدیم‌الایام خلیفه ایشان از جماعت اوچ کلیسا بوده و الحال جمعی بخلاف حساب دخل در خلیفه کی آرامنه آنجا می‌نمایند. بنابراین مقرر شد که هر گاه از قدیم‌الایام جماعت اوچ کلیسا خلیفه آرامنه مذکور بوده هیچ آفریده خصوصاً خلیفه کنده‌سار (گانزاسار) بخلاف حکم و حساب مدخل در میانه آرامنه مذکور ننمایند و موافق معمول قدیم عمل نموده احدی بیحساب ننمایند و گذارند که بدستور سابق جماعت اوچ کلیسا خلیفه ایشان باشد و بعهد بیکلربیکی و کلاتر آنجا که امداد حسابی بتقدیم رسانیده مجال تمرد احدی از مضمون مسطور ندهند و از شکایت که موجب بازخواست است اندیشه نمایند استدعا امضا همایون ما درین باب نمودند. بنابراین مقرر فرمودیم که آرامنه مذکور حکم نواب خاقان رضوان مکان را من اوله الی آخره بامضاء همایون ممضی و منفذ دانسته موافق معمول قدیم عمل نمایند بعهد و کلاء بیکلربیکی و حکام کرام مجال مذکوره که امداد و اعانت حساب بتقدیم رسانیده مجال تمرد احدی ندهند درین باب قدغن دانسته هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند. (Персидские документы матенадарана, 1959: 561, 562)

ج. ایجاد کلیسای موازی با کلیسای جامع آلبان

تأسیس کلیسای موازی با کلیسای جامع آلبان گانزاسار در نزدیکی این دیر توسط آرامنه، از دیگر نموده‌های اختلافات دو کلیسای آلبان و ارمنی بود. تأسیس کلیسای موازی، سیاستی در راستای تضعیف کلیسای آلبان بود. بر این اساس، کلیسای جدید به عنوان کلیسای جامع آلبان معرفی می‌شد؛ اما در عمل، اهداف کلیسای ارمنی را تحقق می‌بخشید. این حادثه در سال ۱۶۵۱ م/ ۱۰۶۱ ق رخ داد. در این سال فردی به نام سیمون (Simun)، فرزند

جدید اوچمیادزین متوجه آلبان‌های مسیحی قفقاز شد. در بخشی از فرمان شاه صفی به تاریخ ۱۱ رجب ۱۰۴۴/ ۱۶۳۴ م، بدین مناسبت آمده است: «در ینولا زبده المسیحیه کریکور خلیفه بدرکاه عرش اشتباه آمده عرض نمود که او انیس خلیفه فوت شده بنابر شفقت شاهانه درباره خلیفه مزبور از تاریخ فوت او انیس خلیفه کریکور خلیفه مزبور را در عوض او خلیفه جماعت آرامنه مزبور نمودیم جماعت مذکوره کریکور خلیفه را ریش سفید خود دانسته لوازم امر مزبور را مخصوص او دانسته اطاعت و انقیاد بجای آورده از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و اعزاز و اکرام او لازم شناسند. درین باب قدغن دانسته در عهده دانند و چون رقم بمهر مهر آثار اشرف اقدس رسد اعتماد نمایند» (Персидские документы матенадарана, 1959: 509). البته نافرمانی از اوچمیادزین تنها به ملیک‌نشین خاچن (گانزاسار) محدود نمی‌شد و آلبان‌های گنجه، شیروان، گشتاسف و... نیز در این جرگه قرار داشتند (Персидские документы матенадарана, 1959: 509, 511). این بحران در سال‌های بعد نیز تداوم یافت و به دوران حکومت شاه عباس دوم صفوی کشیده شد. در این دوره نیز، سرکردگی بیداری و خودآگاهی دینی آلبان‌ها بر عهده مرکز دینی گانزاسار و ملیک‌نشین خاچن بوده است. شاه عباس دوم نیز بنابر سنت قدیم اجداد تاجدارش، حمایت‌های خویش را از آرامنه دریغ نکرد و آلبان‌های مسیحی را از استقلال بر حذر داشت و به اطاعت از مرکز دینی آرامنه در اوچمیادزین فرا خواند. در فرمانی از شاه عباس دوم صفوی خطاب به مسیحیان بیگلربیگی شیروان، به سال ۱۰۶۱ ق/ ۱۶۵۱ م، آمده است: «الملک لله / [مهر شاه عباس ثانی] / شاه بابام انار الله برهانه / فرمان همایون شد آنکه چون آرامنه الکاء شماخی و شیروان حکم نواب خاقان رضوان مکانی که بتاریخ شهر ذی‌حجه سنه ۱۰۴۳ صادر کشته ظاهر ساختند

قفقاز، بسیاری از آلبان‌های قفقاز به دین اسلام گرویدند و تنها اقلیتی از ایشان در نواحی کوهستانی و صعب‌العبور، به خصوص در منطقه قراباغ کوهستانی، در آیین پیشین خویش باقی ماندند. زین پس، آلبان‌های مسیحی با خطر استحاله قومی و مذهبی توسط آرامنه روبه‌رو شدند. این وضعیت با اهمیت‌دهی خلافت اسلامی به کلیسای مطرح و پرتعداد ارمنی تشدید شد. در چنین موقعیتی، کلیسای آلبان کلیسای ارمنی را نه به دید کلیسایی همسایه بلکه به دید کلیسایی رقیب و حتی دشمن می‌نگریست.

رفته رفته اوضاع به نفع آرامنه رقم می‌خورد و با گذشت زمان، آلبان‌های بیشتری زبان و فرهنگ و مذهب بومی خود را از دست می‌دادند و پس از گریگوری شدن (استحاله مذهبی)، ارمنی (استحاله قومی‌زبانی) می‌شدند.

قدرت و نفوذ کلیسای در حال استحاله آلبان که از سرتاسر آلبانیا فقط به قراباغ کوهستانی محدود شده بود، در دوران صفویه به ملیک‌نشین خاچن و مرکز دینی گانزاسار در قراباغ کوهستانی محدودتر شد. در این دوران یکی از خاندان‌های قدیمی حکومتگر در آلبان، منتسب به حسن جلالیان حاکم محلی قدرتمند آلبان در عهد مغول، در ملیک‌نشین محلی خاچن مدعی رهبری دینی و حتی قومی آلبان‌ها بود. مبارزات ملیک‌نشین خاچن و مرکز دینی گانزاسار در راه احیای قدرت کلیسای آلبان (گانزاسار) و مقابله آن با تمامیت‌خواهی کلیسای ارمنی (اوپمیادزین) تا حدی بود که واکنش آرامنه و به تبع آن دولت صفوی را باعث می‌شد.

اختلافات دو کلیسا در سه زمینه دریافت وجوه شرعی اراضی آلبان‌نشین توسط کلیسای جامع آلبان گانزاسار و انتخاب خلیفه مستقل کلیسای جامع آلبان به دور از اعمال نظر کلیسای جامع ارمنی اوپمیادزین و همچنین ایجاد کلیسای موازی یرس مانکاس در برابر کلیسای جامع آلبان گانزاسار توسط آرامنه نمود یافت. وجود اختلاف بین مراکز دینی گانزاسار و اوپمیادزین در دوران صفویه مؤید

کشیشی معمولی و غیر وابسته به خاندان حسن جلالیان، در مسافتی به اندازه یک روز از گانزاسار، دیر جدیدی به نام یرس مانکاس (Yersmankas) ایجاد کرد و خود را جاثلیق آن خواند. بدین ترتیب سیمون جنگ و ستیز با کلیسای جامع آلبان گانزاسار را آغاز کرد (هاکوپیان، ۱۳۸۵: ۵۷). دیر نوین یرس مانکاس از حمایت‌های بی‌دریغ کلیسای جامع ارمنی اوپمیادزین برخوردار بود. در گزارش‌های مربوط به آبراهام گاتوغی‌گوس (Abraham Gatughigus)، خلیفه اعظم آرامنه اوپمیادزین، به هنگام تاج‌گذاری نادرشاه در دشت مغان از نرسس (Nerses)، جاثلیق دیر یرس مانکاس، با عنوان خلیفه گانزاسار یاد شده است و بدین ترتیب، جاثلیق یرس مانکاس نماینده آلبان‌های مسیحی قفقاز انگاشته شده است (گاتوغی‌گوس، ۱۳۳۰: ۴۲ تا ۴۴).

منابع، یسائی حسن جلالیان یعنی جاثلیق گانزاسار را در زمره گروهی می‌دانند که در اواخر دوران صفویه به پطر، امپراتوری روسیه تزاری، روی نهاد و از او برای جدایی از ایران کمک طلبید (میناسیان، ۱۳۷۱: ۳۲؛ هاکوپیان، ۱۳۸۵: ۱۷). این گزارش‌ها نشانگر حیات و پویایی کلیسای سنتی آلبان در گانزاسار، در آخرین ایام حکومت صفویه است. گرایش‌های ضد صفوی آلبان‌ها نمی‌توانست بی‌تأثیر از حمایت‌ها و جانبداری‌های دولت صفوی از آرامنه و کلیسای ارمنی در برابر آلبان‌ها و کلیسای آلبان بوده باشد.

نتیجه

کلیسای آلبان یکی از کلیساهای کهن و مستقل در منطقه قفقاز به شمار می‌آید که رهبری دینی مسیحیان آلبانیای قفقاز (آران) را بر عهده داشت. این کلیسا در عین قرابت و شباهت با کلیساهای ارمنی و گرجی، اختلافاتی با این دو کلیسای همسایه داشت. در این بین، اختلافات کلیساهای آلبان و ارمنی عمیق‌تر بود و سابقه بیشتری داشت. با گسترش اسلام در اراضی

القبأ را از نسخه‌ای خطی در بنیاد اوچمیادزین ایروان کشف کرده بود. این نسخه خطی را هوهان آرچیشتیسی در سال‌های ۱۴۱۱ تا ۱۴۴۸ م، از روی نسخه اصلی نمونه‌برداری کرده بود (باغداساریان، ۱۳۹۳: ۵۵). (Azərbaycan sovet ensiklopediyası, 1976: 214).

۴. «خود مسروپ به سرزمین آقوانک نزد آرسواقن (Arsvaqen) پادشاه آن‌ها و سراسقف یرمیا (Yeremia) رهسپار شد. آن‌ها با حسن رضا تعلیمات او را تقبل نموده اطفالی را برای تعلیم برگزیده به او سپردند. مسروپ بنیامین نامی را که مترجم با استعدادی بود به کمک خواست. واساک فرمانروای جوان سیونیک، بلادرنگ آن مترجم را به توسط اسقف خود که آنانیا نام داشت فرستاد. مسروپ به یاری آن‌ها برای زبان مملو از اصوات حلقی و خشن و زمخت و ناموزون گارگارها حروف هجا ایجاد کرد و شاگرد خود هوناتان (Hovnatán) را به عنوان ناظر و مراقب در آنجا گذاشت» (خورناسی، ۱۹۸۴: ۲۶۶ و ۲۶۷).

۵. در کتاب «تاریخ آلبانیا» در این خصوص چنین می‌خوانیم: «یثلی سئی مقدس بعد از آغاز به انجام وظیفه تبلیغی خود در نقاط دوردست دنیا، در شمال برخی از ملل شرق را به ایمان حقیقی رهنمون می‌شود؛ اما نه همه ایشان را. او تلاش فراوانی می‌کند و در راه سعادت خلقتش مبارزه می‌نماید، خداوند در روزهای زیارت نسل انسان، زمانی که غرب تحت حاکمیت امپراتور بزرگ کنستانتین را به ترقی فراخواند و زمانی که ارمنیه را به واسطه تیرداد شاه به مسیحیت تبدیل کرد، تحت تظاهر انوار آن خورشید رهایی بخش، ممالک ناآگاه شرق را نیز به ایمان سوق می‌دهد و به واسطه اعلیحضرت اورنایر، آلبان‌ها را از نو به آیین مسیحیت در می‌آورد. تمام این معجزات الهی در یک زمان رخ داد. اورنایر، شاه آلبان، شوهر خواهر شاپور دوم پادشاه ایران بود. او انسان جسوری بود و در بسیاری از جنگ‌ها شهرت و اعتبار

این نکته است که تا آن زمان، میزان درخور توجه و اثرگذاری از خودآگاهی دینی و قومی در نزد آلبان‌های مسیحی وجود داشت و استحاله دینی و قومی‌زبانی این قوم اقلیت در قفقاز هنوز تکمیل نشده بود.

پی نوشت

۱. برای مثال تاریخ آلبان کالانکاتوکلی (Kalankatukli) را نخستین بار در سال ۱۸۶۱ م، ارمنی‌شناسی به نام ک.پ. پاتکانیان (K.P. Patkaniyan) به زبان روسی ترجمه کرد. ترجمه روسی جدیدی از این کتاب در سال ۱۹۸۲ م، در ایروان منتشر شد (Əliyərli, 2007: 7).

۲. بردع از جمله بزرگ‌ترین شهرهای قفقاز تلقی می‌شد. در زمان حاکمیت قباد اول ساسانی، (۴۸۸ تا ۵۳۱ م) در محل بردع قلعه مستحکم بنا شد. پس از اندکی بردع از قبله، پایتخت قدیم آلبانیای قفقاز، پیش افتاد. بر اساس معلومات استخری، عرض شهر ۶ کیلومتر و طول آن ۷ کیلومتر بوده و از هر سو، باغات میوه آن را احاطه می‌کرده است. بردع در آن زمان، بغداد آن اراضی خوانده می‌شد. در قرن ۱۰ م، این شهر تختگاه حکام سلاله سالاری بود. در زمان حمله مغول، بردع نابود شد و دیگر شهرت سابق خود را باز نیافت.

درباره وجه تسمیه بردع می‌توان گفت که این شهر در قرن ۴ م، «پروژاپاتوم» نامیده می‌شد. به احتمال این نام با نام فیروز (پیروز)، پادشاه ساسانی، مرتبط است. بعدها این عنوان به شکل‌های مختلفی همچون «پروز»، «پارتو»، «بارزا» و در نهایت «بردع» تغییر یافت (Məmmədov, 1969: 32, 33).

برای اطلاعات بیشتر درباره تاریخ سیاسی و جغرافیای تاریخی شهر بردع ر.ک:

Hacıyev, Qasım, (2008), Bərdə şəhəri coğrafi siyasi və mədəni tarixi, Bakı: UniPrint.

۳. این القبأ را نخستین بار در ۱۹۳۷ م ای.آبولادزه (I. Abuladze)، دانشمند گرجی، شناسایی کرد. آبولادزه این

کلیسای آلبان بر دین مشترک الهی عیسی (ع) معتقدیم. اسقف کنونی آلبان مستقر در پارتاو (بردع) با امپراتور یونان (بیزانس) سازش نموده است. در عبادت‌های خویش نام او را به میان می‌آورد و [اهالی] کشور را مجبور می‌کند که همگان در اعتقاد دینی به او بپیوندند و تحت‌الحمايگی او را قبول کنند. حال بگذارید بر شما معلوم گردد، تا در این باره تصمیمی اتخاذ نمایید. در این بدافکاری زن اعیانی نیز با او همفکری می‌کند. حکمران بزرگ! شما با اتکا بر حاکمیت خویش امر فرمایید، تا آن‌ها به گناه فعالیت بر ضد خداوند به جزایی که مستحق ایشان است، برسند».

خلیفه در پاسخ اسقف آرامنه چنین می‌نویسد: «جواب امیرالمؤمنین عبدالملک به نامه ایلیا اسقف آرامنه: ای خادم خداوند و اسقف آرامنی، ایلیا! نامه صمیمی تو را خواندم و بنابر مرحمت خویش نسبت به تو، بنده صادق خود را با قشون فراوانی گسیل داشتیم. امر کردیم، آلبان‌های عصیانگر علیه حکمرانی ما، مناسب با دین شما دگرگون گردند. این حکم را بنده ما در پارتاو (بردع) و در حضور شما اجرا خواهد کرد. نرسس و زن همفکر او در را به یک زنجیر خواهد کشید و چنان شاهانه محاکمه خواهد کرد که آنان در برابر تمامی عصیانگران رسوا شوند» (Urud, 2005: 38).

۸. اوچمیادزین یا اوچ کلیسا نام مهم‌ترین مرکز دینی آرامنه در منطقه قفقاز است. آرامنه اعتقاد دارند اوچمیادزین جایی است که مسیح (ع) از آنجا به آسمان رفت و در سال ۳۰۱ م، گریگور مقدس آن را تأسیس کرد. این کلیسا از سه بخش تشکیل شده است که هر بخش کلیسای مخصوص به خود را دارد؛ از این رو، ترکان بدان عنوان اوچ کلیسا (سه کلیسا) را داده‌اند. اطلاق این عنوان ترکی به اوچمیادزین مسبوق به سابقه است و لااقل از دوران صفویه در مکتوبات رسمی قید شده است (هدین، ۱۳۸۱: ۹۰ و ۹۱).

فراوانی کسب کرده بود و در میان ارمنیان نیز بیرق غلبه را برافراشته بود. به واسطه گریگوری مقدس او از نو متولد شده، با روح مقدس پوشانده شده، آلبان‌ها را به ایمان رهنمون گشته بود. او مانند پسر روشنایی ابدی زندگی کرده حیات انسانی‌اش را ترک گفته بود» (Kalankatuklu, 2006: 29).

در «سالنامه آلبان» نیز آمده است: «آلبان‌ها از آرامنه، گریگوریس مقدس را خواهش کرده و خواستند. گریگوریس مقدس در ۱۵ سالگی به مقام پاتریکی رسیده بود و زمانی که خلیفه شد توسط بربرها کشته شد» (Qoş, 2006: 262).

۶. در کتاب تاریخ کلیسا اثر شارل دیل زاخاریا (Sharl Dil Zakhariya) در این خصوص آمده است: «روزی بر ته‌توقله‌توس اسقف آلبانیا الهام شد: ملکی ظهور کرده و بر ادخال بت‌پرستان به دین مسیح و تخفیف آلام ایشان امر نمود و ضمن تقدیس او و شش تن از رفیقانش به رفتن آنان به مملکت هون‌ها در شمال کوه‌های قفقاز دستور داد و تعیین او از سوی خداوند را تبشیر کرد و به یاری خداوند به شکل معجزه‌آسایی ظاهر شده نشر دین نمود و اهالی را غسل تعمید داده به دین مسیح ادخال نمود و حتی کتاب مقدس را به زبان هون ترجمه کرد. امپراتور از این توفیقات آگاه شد و بسیار محظوظ گشت؛ برای مبلغان ۳۰ بار استر آرد، روغن زیتون، شارب، منسوجات و مزینات رهبانیه فرستاد و بدین گونه مظهر حمایت گشته راهبان به وظیفه ارشادی خود ادامه دادند. پانزده سال بعد زمانی که ته‌توقله‌توس مملکت را ترک می‌نمود، جماعتی از مسیحیان حاصل شده بود» (جامی، ۱۳۳۸: ۱۱۵ و ۱۱۶).

۷. در نامه ایلیا، اسقف آرامنه، خطاب به خلیفه عبدالملک بن مروان چنین آمده است: «از ایلیا، اسقف آرامنی به حکمران امیرالمؤمنین عبدالملک: بنابر اراده خداوند قادر، کشور تحت تابعیت ما بر شما بندگی می‌نماید. ما و

یوخسودور اونسون کیمسی اوجساق»
(Kırzioğlu, 1994: 61, 62).

۱۰. کیرزی اوغلو، محقق ترک، برای اثبات این فرضیه دلایل و شواهد تاریخی متعددی را آورده است؛ برای مثال او با استناد به یکی از مجموعه اسناد و مدارک مربوط به دولت عثمانی در سال ۱۵۹۳ م، به نام «دفتر تحریر ولایت گنجه - قرا باغ»، چنین ابراز کرده است که در آن زمان، مسیحیان ترک زبان منطقه با نام «آرانیان» شناخته می شدند (Kırzioğlu, 1994: 60).

۱۱. حسن جلال که ارامنه از او با نام حسن جلالیان یاد می کنند، یکی از برجسته ترین شخصیت های سیاسی آلبان پس از اسلام است. وی معاصر با اتابکان ایلدگز و سپس مغولان در سال ۱۲۱۵ م، در شاهزاده نشین خاچن حکومت می کرد. نوشته های بسیاری از او بر جای مانده است که بر اساس آن، امکان شناخت دقیق وی میسر است. در یکی از این نوشته ها آمده است: «من بنده عاجز خدا حسن، فرزند واختانگ، نواده حسن بزرگ هستم». پدر وی واختانگ از سلاله مهرانیان و مادرش زنی به نام ریشاخ بود. ریشاخ در اواخر عمر خود، به زیارت قدس شریف شتافت و در آنجا درگذشت. منابع عصر مغول از حسن جلال با نام شاهزاده شاهزادگان یاد کرده اند. حسن جلال در زمان حکومت اتابکان ایلدگز، به امور عمرانی و مدنی اهتمام داشت و در دومین تهاجم مغولان به منطقه، از ایشان اطاعت کرد و بدین ترتیب، ابنیه قدیم آلبان را در قراباغ از خطر نابودی نجات داد. بعد از وصلت مغولان با دختر حسن جلال، موقعیت او بهبود یافت و فصل دیگری از فعالیت های عمرانی او در قراباغ آغاز شد. مهم ترین این فعالیت ها تأسیس مجموعه دینی صوامع گانزاسار بود که در سال ۱۲۳۸ م به پایان رسید. زین پس بعضاً خلیفه گری آلبان با نام خلیفه گری گانزاسار شناخته می شد. بر دیوارهای مجموعه دینی گانزاسار این عبارات و جملات دیده می شود: «کلیسای جامع آلبان»، «من حسن

جملی کارری در سال ۱۱۰۶ ق / ۱۶۹۴ م، به هنگام سفر بدان کلیسا می نویسد: «...» به اوج کلیسا رسیدیم. ارمنیان آن را اچمیادزین یعنی «یگانه پسر» گویند. به عقیده ایشان این کلیسا در سال ۳۰۰ م، بنا گردیده است. در بین عوام معروف است که هنگام بنای کلیسا، وقتی که بلندی دیوار آن به قد انسان می رسید، شبانه شیطان آن را فرو می ریخت و کارگزاران مجبور می شدند دوباره آن ها را بسازند؛ این عمل چند بار تکرار شد تا شبی حضرت مسیح (ع) بر آنان ظاهر شد و شخصاً تا صبح از دیوار مراقبت کرد؛ پس شیطان دست از تخریب برداشت و بنای کلیسا بالا آمد و پایان پذیرفت» (جملی کارری، ۱۳۸۳: ۱۳).

۹. نمونه ای از اشعار ترکی مسیحیان قفقاز را مرور می کنیم:

«عیسی گلدی آد ائیلدهدی
سینینخ کونلوم شاد ائیلدهدی
جحیمسی بر بئاد ائیلدهدی
عذرخواه ائت عیسی، مریم»

«عیسی گلدی جلالتدن
خبیر وئوردی قیامتدن
عیسی نین نورو جتتدن
گلین قدسه گورون نورو»

«عیسی گلدی گویمه گتتدی
گوی اوزونوبولوت اورتدی
درل و درل و گونلر بیتدی
گلین قدسه گورون نورو»

«عیسی گلدی، دامسی موسی
اریوانسدا اوج کلیسا
اوج کلیسا بوجساق بوجساق

جلال آن را برای مردم آلبان ساختم». سرانجام نیز مغولان حسن جلال را دستگیر کردند و کشتند. با مرگ وی، عصر رنسانس آلبان نیز به پایان رسید (Əhmədov, 2006: 56, 57).

۱۲. این واقعه‌ی است که اکثر منابع دوره صفوی بر آن اعتراف کرده‌اند:

اسکندریگ منشی در کتاب عالم‌آرای عباسی در این خصوص می‌نویسد: «خبر رسید که چغال اغلی روی به سمت ایروان و نخچوان آورده کوچ بر کوچ متوجه است. بنابراین شمول رفت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا پیوند به نفاذ پیوست که رعایای این محال را کوچانیده به محال دور فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان نمایند که از این محال اصلاً ذخیره به دست ایشان در نیاید و آغرق جدا کرده موبک همایون با لشکر سبای در اطراف و جوانب ایشان افتادند که بعد از آن که رومیه (عثمانی) پیشتر آمده آب ارس عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان به تنگ آمده اسب و لشکر زیون شده باشد. در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان به دفع ایشان پردازند» (منشی، ۱۳۷۷: ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵). ملاجلال‌الدین منجم، معاصر با آن عهد، در کتاب تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال در شرح وقایع سال ۱۰۱۳ ق آورده است: «در غره رجب نزول نواب کلب آستان علی [شاه عباس اول صفوی] به نخجوان واقع شد و امر به سوختن شهر و دهات و صحرا واقع شد و در سیم رجب هر زبان که می‌آوردند و شاهیسون‌ها که می‌آمدند متفق‌اللفظ می‌گفتند که اراده احمدپاشا آن است که با سردار جلفا را غارت کنند و تنخواه علوفه قول (سپاه و فوج) و غیره نمایند. بنابراین این حکم واجب‌الاذعان نافذ شد به کوچانیدن ارامنه جلفا با زن و اسباب و عبور آن جمع از آب ارس به امداد قزلباش واقع

شد و چون نواب کلب آستان علی در کاروانسرای قریب به زنوز واقع شد تیپ و دست راست و دست چپ و چرخچی و طرح مقرر فرمودند که در کمین‌گاه و سرکوه و تنگه کوه بنشینند و جنگ حکیمانه بکنند. الغرض مهیای جنگ شدند این خبر چون به سردار رسید در قراباغ نخجوان بود، به جانب باکو رفتند که به وان روند» (منجم، ۱۳۶۶: ۲۷۱ و ۲۷۲). کمپفر در این باره آورده است: «ایرانیان پل رود ارس و شهر مجاور آن جلفا همچنان دهات نزدیک آن را ویران کردند و سکنه ارمنی را که متجاوز از چهل هزار تن می‌شدند با تمام دار و ندارشان به اصفهان، یعنی وسط کشور بردند؛ به طوری که دشمن [عثمانی] فقط با بیابانی ویران روبه‌رو شد. ترک‌ها که از گرسنگی و تشنگی مشرف به موت بودند سرانجام فرار را بر قرار ترجیح دادند» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۹۴ و ۹۵).

شاردن در گزارش مفصل‌تری، به علت‌یابی وقوع این رویداد تاریخی نیز همت گماشته است: «جلفا را شاه عباس کبیر منهدم ساخت و تمام آنچه را که صنعت و فنون برای استحکامات آن پدید آورده بود، نابود کرد. موجبات انهدام این شهر همان بود که شاهنشاه را به ویران کردن نخجوان و دیگر بلاد ارمنستان که در مسیر واحدی بودند، وادار کرد؛ تا بدین طریق قوای مسلح عثمانی (هنگام تعرض و تهاجم به ایران) از خواربار و وسایل زندگی محروم باشد. این سیاستمدار هوشیار و سردار بزرگ، نظر به عدم تساوی نیروی جنگی خود با قوای دشمن به منظور ممانعت از مراجعت همه ساله ترکان [نیروهای عثمانی] به ایران و جلوگیری از فتوحات و محافظت مناطق متصرفی آنان تصمیم گرفت که سرزمین‌های واقع بین ارزروم و تبریز را که در مسیر ایروان و نخجوان واقع شده است، مبدل به صحرای لم‌بزرع بکند. این جاده خط سیر معمولی ترکان هنگام تعرض و تهاجم به ایران بود، قوای مسلح عثمانی در این مناطق با استفاده از ارزاق کافی محل، به تقویت خود و

مترجم گنورگی نعلبندیان، یروان: ادراه نشریات دانشگاه یروان.

. دریابل، ژرژتکناندرفن، (۱۳۵۱)، ایترپرسیکوم، ترجمه محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

. راوندی، مرتضی، (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۴، تهران: نگاه

. شاردن، (۱۳۴۹)، سیاحت نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

. قدسی، عباسقلی آقا، (۱۳۸۲)، گلستان ارم، تهران: وزارت امور خارجه.

. کروسینسکی، (۱۳۶۳)، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تهران: توس.

. کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۰)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

. گاتوخی گوس، آبراهام، (۱۳۳۰)، منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوخی گوس، ترجمه استیفان هانانیان و عبدالحسین سپنتا، اصفهان: چاپخانه حبل‌المتین.

. ملیک هاکوپیان، هاکوپ، (۱۳۸۵)، ملوک خمسه، ترجمه آرا دراستپانیان، تهران: پردیس دانش.

. منجم، ملاجلال‌الدین، (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، تصحیح سیف‌الله وحیدنیا، تهران: بی‌نا.

منشی ترکمان، اسکندریگ، (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۲، تهران: دنیای کتاب.

. میرزا رفیعا، محمدرفیع، (۱۳۸۶)، دستورالملوک، تصحیح محمداسماعیل مارچنیکوفسکی، مترجم علی کردآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.

. میرزا سمیعا، (۱۳۸۶)، تذکره‌الملوک، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، مترجم مسعود رجب‌نیا، تعلیقات مینورسکی، تهران: امیر کبیر.

تهیه وسایل زندگی افراد و آحاد خویش می‌پرداختند. شاهنشاه سکنه این مناطق و اغنام و احشام آن را به نقاط دیگری انتقال داد و کلیه عمارات و همه‌گونه ساختمان‌های این نواحی را ویران و منهدم ساخت و طبق روایات تاریخی، حتی چشمه‌های متعدد آب را نیز مسموم و زهرآگین کرد و کسانی که به مطالعه تواریخ مربوطه توفیق یافته‌اند، می‌دانند که این پادشاه در تمام نیت خود کاملاً کامیاب گردید» (شاردن، ۱۳۴۹: ۳۹۴ و ۳۹۴).

کتابنامه

الف. کتاب های فارسی

. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۶۷)، منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۲، تهران: دنیای کتاب.

. القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، (۱۳۷۱)، تصحیح: یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی.

. باغداساریان، ادیک، (۱۳۹۳)، گزیده مقاله‌های ادیک باغداساریان، ج ۲، تورونتو: بی‌نا.

. -----، (۱۳۸۰)، تاریخ کلیسای ارمنی، تهران: مؤلف.

. پاسدرماجیان، هراند، (۱۳۶۹)، تاریخ ارمنستان، تهران: زرین.

. پلوتارخ، (۱۳۸۰)، ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ، ترجمه احمد کسروی، تهران: جامی.

. جملی کارری، جووانی فرانچسکو، (۱۳۴۸)، سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.

. خواجگی اصفهانی، محمدمعصوم، (۱۳۶۸)، خلاصه‌السییر، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی.

. خورناسی، موسس، (۱۹۸۴). تاریخ ارمنستان،

- Əhmədov, Səbuhi, (2006), Azərbaycan tarixindən yüz şəxsiyyət, Bakı: Ayna Mətbu Evi. [صد شخصیت از تاریخ آذربایجان]
- Məmmədov, T.M., (2006), Qafqaz Albaniyası ilk orta əsrlərdə, Bakı: təhsil nəşriyyatı. [آلبانیای قفقاز در اوایل قرون وسطی]
- Qoş, Mxitar, (2006), Alban salnaməsi, Bakı: Avrasiya press. [سالنامه آلبان]
- Piriyeu, Vaqif, (2002), Azərbaycanın tarixi-siyasi coğrafiyası, Bakı: araz nəşriyyatı. [جغرافیای تاریخی-سیاسی آذربایجان]
- Kırzioğlu, M.Fahrettin, (1994), Albanlar tarihi (M.Ö. IV M.S. X. Yüzyıllar üzerine), Ankara: Türk tarihi kurumu. [تاریخ آلبانها]
- Urud, Musa, (2005), Zəngəzur, Bakı: Nurlar. [زنگزور]
- . میناسیان، کارو، (۱۳۷۱)، «مقدمه مترجم انگلیسی»، سقوط اصفهان، نوشته پطرس دی سرکیس گیلانتز، مترجم محمد مهریار، اصفهان: گلها.
- . مینورسکی، ولادیمیر فدروویچ، (۱۳۷۵)، تاریخ شروان و دربند، ترجمه محسن خادم، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- . همدین، سون اندرسن، (۱۳۸۱)، کویرهای ایران، ترجمه پرویز رجبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ب. کتاب های لاتین**
- جامی، (۱۳۳۸)، عثمانلی الکاسنده خرستیان تورکلر و بیزانس امپراطور لغنه داخل اولان تورانی اقوام، استانبول: یکی عثمانلی مطبعه و کتبخانه سی. [ترکان مسیحی کشور عثمانی و اقوام تورانی مهاجر به امپراتوری بیزانس].
- سامی، شمس‌الدین، (۱۳۰۶)، قاموس اعلام، ج ۱، استانبول: مهران مطبعه سی. [قاموس اعلام].
- Персидские дакументы матенадарана , (1959), II, указы выпуск второй (1601-1650 гг.) , составил: А. Д. Папазян, Ереван: изд. [اسناد فارسی ماتناداران]
- Azərbaycan совет енсиклопедијасы, (1976), чилд 4, Бакы: Azərbaycan ССР назирләр советинин дөвләт нәшријјаты. [دایره المعارف شوروی آذربایجان]
- Ворошил, Г, (1993), Гафгаз Албанијасы [Албанијай қффқаз], Бакы: өјрәтмән нәшријјаты.
- Мәммәдов, Ајдын, (1969), чоғрафи адларын сирри [اسرار اعلام جغرافیایی], Бакы: Azərbaycan дөвләт нәшријјаты.
- Kalankatuklu, Moisey, (2006), Albaniya tarixi, Bakı: Avrasiya press. [تاریخ آلبانیا]
- Əliyarlı, Süleyman, (2007), Azərbaycan tarixi üzrə qaynaqlar, Bakı: Çıraçq. [منابع]
- مرتبط با تاریخ آذربایجان